

# معیار السطانت

رای مرادپدر

وَمِنْ بَعَائِنِي الْحِكْمَةُ فَقَدْ أَخْبِرَ كَثِيرًا

CHD

CHECKED 06/08

ماشاء الله لك لا يبرأ جرك من حكمة نفع من يتأملها من نور دیده و این حکمت نامی بنام



تصنیف و تالیف: میرزا محمد باقر کاشانی و پروف شریف باقر کاشانی

طائفة  
بدر شریف ای مرید بر صفا است در طبع کبریا



آرند و شهبای تاریک: اگر هر سوی بر تنم زبان بسکرتش  
 کشاید یکی از هزارادان نماید و ما چارنجامشوی گراید پس از حمد و ثنا ملک علام افتخار  
 کلام بزرگ ما و شاه ذوالاقتراحم و او را در اوربان بکنند  
 سلیمان چنانچه پناه ظل الله میر محبوب علی پادشاه خلد الله  
 ایام دولت و مملکت لایق باشد که در آیین نصیحت و عدالت  
 و قوانین سلطنت ایالت هیچ دقیق از دقیق نامری نگذشته  
 بر حاشیه بسیار و زرافروش پرستند امرای عالمگیر و بجز  
 صائب تیر که خدمتکاری بمیان جهان بسته و در پای تختند  
 آسمان پایش هموار و فضیلتی بزرگوار و حکمای بنام  
 بزرگ می بود و اری نشست مشیری دارد و تکریم کوبان  
 نواب محمد رفیع الدین خان النجا طبیب ابو انجیر خان  
 شمس الدوله شمس الملک شمس الامراء که به بهادر  
 زاد دولت که در آیین سیاست قدر عدو نامرادی زمان

پر خویش نیاز و که هر چند بواوید سچی خود و نیز تقاضا سے  
 من صنف نقد استمدف خود را آماجگاه بهام ملام میدید و <sup>لنت</sup>  
 که تقاضا سے این دور و این دیار نازنیشان معانی را لباس  
 فارسی زبان در کار است۔ و این منتون نمون و طالب  
 مطالب را هنوز آنقدر فرصت وقت و مساعدهت بخت  
 دست نداده که بهید آستان وستان ذوق دست  
 بدین کار زوے و مثل علوم و اسنہ و یگر بکام دل وستان  
 درین و آستان نیز دستی داشته مگر با همه دانے این  
 نادانی مبادرت این نگارش بدین رواست که سخن از مغز  
 است نه از پوست سر و کار مردان کار با ابکار و افکار میباش  
 نه با زیر و زار موسسه یقار گفتار جام جسمی کرد  
 ندید گو مده باوه باید که عم نداید و پرند پر نیانی گر نباشد گو  
 مباحث شاید شاید که دل ریاید چنانکه مولانا غالب باید <sup>لنت</sup>

دمی گانه را این سخن می رود  
 سخن گر چه گنجینه گوهر است  
 بهمانا بشما چون پتر زاغ  
 به پیرایش این کهن کارگاه  
 بود بستگی راکتاد از خرد  
 خرد چشمه زندگانه بود  
 فروغ سحرگاه روحانیان  
 کسے کو دم از روشنائی زند  
 درین پرده خود راستایش گشت  
 خرد جویم از خود بود مرگ من  
 سخن گر چه پیغام راز آورد  
 خرد و اندامین گوهرین در کشاد  
 خرد و اندامین پرده پرستار گشت

تو دانی سخن در سخن می رود  
 خرد را اولی تا بشی دیگر است  
 بهین گهر خرد بر روشن چراغ  
 بدانش تو این داشت این سخا  
 سر مرد خالی مباد از خرد  
 خرد را به پیری جوانی بود  
 چراغ شبستان یونانیان  
 بخود فال دانش ستانی زند  
 که دانند مردم که دانشور است  
 بهستی خرد بس بود برک من  
 سه و درجه در استن از آورد  
 ز معرزه سخن گنج گوهر کشاد  
 بدانش طلسم بر آواز بست

<p>شمار خرام قسم داشتند          بافشاندن گنج تروست تر          رودگر ز خودم بجای خود است</p>	<p>بذالش توان پاس دم داشتند          ازین باوه بر کس که نیست          بستی خرد در بناسی خود است</p>
<p>ازینجا است که معنی خواستم و از لفظ قطع نظر کردم مغز آوردم          و از پوست دیده برستم (نظایمی) نمایم چو گوئندم آرام بجای          نه چون چو فروشان گندم نماه و با این همه معذرت ساز          میهم و خطاب بدان شوران و او پرورم سرایم شنوی</p>	
<p>در شردگر چه که میتا بود          تو بجا است مکنم سپینه ریش          نیست ر و اطعنه بر افتادگان          بی هزار عیب کنی ز آنچه پاک</p>	<p>ویده الضاف چو بینا بود          من بچلم از عمل خام خویش          در روشش زمره آزادگان          چشم من زین بود از عیب پاک</p>
<p> </p>	



ردیف	مضمون	جلد	شماره
۱	در بیان		
۲	حدودش		
۳	درج اولیاء نعمت		
۴	علت عالی تالیف		
۵	تخصیص بزبان فارسی نام و بیان کتاب نام و نشان مصنف		
۶	توسعه و سعادت		
۱	در اول	۱	۱
۲	حدودش با بر ادوات استهلال		
۳	ماهیت قرائت اجرام سماوی و حساب ارضی		
۴	برکاری و هر مرد		
۵	تعیین مکان		
۶	مجموعه درم	۱	۲
۷	حقیقت تمدن و تزیین از ارکان جزئیات و اوضاع و احوال		
۸	مجاہدین و امرا		
۹	تشریح شیخ از اجزای آن اخبار و اشعار با اعتبار خطای و انحراف		
۱۰	طبقه اول اخبار تقسیم در قسم		
۱۱	شرق اول		
۱۲	توسعه در علم		
۱۳	تعریف ارباب فنون در کتب و در تصدیق و در انحراف		

نمبر	مضمون	پاڻي	صفحہ
۱۱	مظاہر و منافع تجارت و دلائل و نظائر		
۱۵	شرق دوم طبقہ دوم اہل شریعت و ریضا انھا ضرورت انھا	۲	
۱۶	شرق سوم کہ بظاہر نہ خیر اندوز نہ شر	۳	
۱۷	فرقہ اول سلاطین عزت گزین بی معیت حضرت شان		
۱۹	فرقہ دوم امرا عیشین برست بی فیض و خرابی شان		
۲۰	ضرورت و صورت ازدواج و تکلیف از تعداد ازدواج		
۲۲	مضامین اول و نظریات و منافع اعتدال وسطہ در نجوم و حسابی		
	و در نجوم و حسابی و عیاشی و ادب		
	و اعتدال حسب طعن		
۲۸	مفسر سوم	۳	
	ترکیب تمدن از اجزای نثر اعلیٰ و اوسط و ادنی باعتبار		
	مرتب و منزلت یعنی امرا و شرفا و روزلا		
	شرق اول طبقہ اول یعنی امرا و قرابتی و منافع	۱	
	بدلائل و نظائر		
۳۰	دوم بر متوسطین یعنی شرفا و تشریح ترجمہ این طبقہ در علم و	۲	
۳۱	فصل بر دیگران		
۳۲	شرق سوم یعنی عوام ضرورت این طبقہ	۳	
۳۵	حساب در سیاست و تمہیدان		
۳۶	شرق اول اصول سیاست و تشریح و بیط	۱	

ردیف	مضمون	صفحه
۳۷	دوم ام سیاه حضرت بر قسم مشایخ جمہور بحال نوعی بود عام وجہ بود خالص عام و ششم	
۴۱	علوم حضرت جو	۳
۴۲	چهارم حضرت جہت و منافع صلح	۴
۴۰	پنجم فرض سلطان متناجک و بحال صلح	۵
۴۵	ششم رطب و لبط با ہمی اقوام و منافع آن بلابل و نظائر	۶
	ہفتم متوال اقوام حقیقت آن بتشریح ادرآ و تجارت و حنا و ضرورت و منافع این ارکان ثلاثہ متوال	۷
۹۱	<b>اہم</b> نوادق تعلیم و نظام مال عدالت و عساکر	۵
۹۱	شرق اقل تہید در بیان ضرورت تعلیم و حضرت تعلیم مذہبات پر عارف و احتیاج تعلیم عموم بالتعلیم بن خصوصاً و منافع آن تقرر اشخاص بر آفاق و لیاقت و اسعاف و نوادق تعلیم	۱
	مضمون	
۹۱	شرق دوم کیفیت نظر و نسق صنیعہ مال حقیقت کارکن و وجہ مجتہدہ داران خیانت پیشہ میرزاغان و فضائل	
۹۷	آن منہد اسیر اللہ و منافع اللہ دامن جور	
۹۸	ضرورت و منفعت نظام زمینی	
۹۶	نومہ دولبت بختہ و پیشہ اراضی غنہ	



# معاد اول

حمد و ثنا جل شانہ را سزاو کہ بہ نفاذ حکم لم یزلے عالم کائنات  
 از سر حد عدم بدار الملک وجود آورده و از آب گل جنین کاسیما  
 بو قلمون و صورتھای گوناگون پدید کردہ کہ از مشاہدہ شش  
 باد پائے بصیرت پایگل و چشم عقل بحیرت کشا وہ واعیان  
 ممکنات را چنان انتظام و داوہ کہ سیکے ممد و معاون دیگر خستہ  
 چنانچہ ماوہ را بنحیثین کشش پائی حیرت فرمودہ کہ از وہیگی اجرام  
 ملکی استقامت پذیرفتہ یعنی مثلاً ماوہ را حرکتی است مستقیم  
 یغویگیل یعنی حرکت مستقیم کہ اگر او را چیزی سے مانع نبود مگر  
 ماوہم و خط مستقیم روان ماند الا کشش زمین کی او را پیشتر  
 فورس نامند بجانب مرکز خودی کشد لہذا حسب اصول علم

جز ثقیل در طریقه القمر که بیضونیت گرد زمین میگردد و همچنان بر  
 در طریقه الارض گرد آفتاب و آفتاب گردنیز سه و یک که  
 هنوز مشاهد کاشش از حیطه قوت بشری بیرون است میگردد  
 هم بر اینقیاس تسلسل است ناقصی که از اجرام سماوی  
 قیامی پذیرفته هم بر این پنج حیات حیوان و بقای انسان  
 هم احتیاج معاونت یکدیگر دارد و معاونت بر سه قسم است  
 اول معاونت بالماوه همچو غذا: براس حیوانات - و دوم  
 بالاله چون آب قوت تغذیه را سوم معین بالخدمت که بر دو  
 گونه است اول بالذات که غایت فعل او کمال انفعال باشد  
 مثلش افعی است که از لیس حیوانات بجز اخلال عناصر او  
 نفعی غیر تصور - دیگر بالعرض چنانچه سباع از افسار  
 حیوانات غرض غذا سے خود دارند - مخفی مباد انسان که  
 اشرف المخلوقات است معاونت بالاله یا بالماوه یا خدمت

بالذات نتوانی کرد از احتیاج مستنجرت بالذات غرض عینے  
 اگر انسان معنوت یگد گیر نه طلبد قبل ازین که یک فقر خورد  
 احتیاج ضرورت یکبار کار با سے دیگر افتد اول اینکه در  
 کوہ فرستہ تالاش آہن کند بعدہ آہ تیار کردہ و درخت بریدہ  
 کلبہ ساز و براسے کلبہ رسن و غیرہ ہم ضرور۔ حاصل کلام  
 اینکه صد ہا کار کہ از حیطہ شمار بیرون کردنی خواہد افتاد۔  
 و اکتساب و ارتکاب ہمگی فنون از یک فرد امکانی ندارد  
 از ہر فرد سے کار سے آید و ہر مردی عملے را شاید بزرگان  
 فرمودہ اند کہ در جامعہ خانہ نجیب لباس عملی خاص بر بالای  
 و بالای ہر کس دوختہ و از خزائنہ بہ نسبت آہی خلعت مہمی مخصوص  
 فراختر قامت ہر شخص ترتیب دادہ و ہر کس را فراختر حال  
 ساغری دادہ و سچاپن از شرب عنایت محروم نساختہ اگر  
 ہر کس را طبع یکسان دادہ و تفرقہ در ہم شان نکردی ہر کس

مصروف یک کار پودندی فنون دیگر نیست و نابود شدی  
 و معاونت یکدیگر نتوان کرد و سه طغیانه پس باید که به صفا  
 که فراخور حال او باشد و طبعش در کتاب او مرغوب است  
 تمام مصروف شده چنان استغفال نماید که آن هم را بتدریج بتبر  
 کمال رساند و رجوع باز نکند که بلایم حال او نباشد  
 کسی که کسب موروثی یا فنی که در خود کمال حاصل کرده باشد  
 گذشته قصد دیگر نماید که از حیطه قوتش بیرون باشد  
 لاجرم مترود و متحیر ماند و از راهی که پیش گرفته بمنزل خود  
 نرسد و باز گشتن بهمان سر راه پیشین میسر نگردد و ع  
 فی راه پیش رفتن فی رو باز گشتن پس چونکه طبایع  
 انسان مختلف و هم ایشان متفرق لازم آمد که هر کس فراخور  
 حال خود در فنون مختلف مصروف شود و انسان از بهر  
 معونت یکدیگر اجتماع نماید و اینرا تمدن نامند از اینجا است



کہ حکما انسان را بدنی الطبع خوانند۔ اکنون اگر در تمدن نفع  
 و ضرر یکس بطبایع شان منحصر داشته آید و سیاستی نباشد  
 کہ نفس ناطقه انسان را از تعرض و غلبه قوای شهوانی  
 و غضبی نگهدارد و قوائین و ضوابط نباشند کہ ضبط ثغور  
 و قلاع و طرق روحانی بکفایت شان مربوط کرده آید  
 بجای آنکه قوای بدنی در تحت و تصرف قوای اولی  
 مقهور مانده و کار یکہ این قوت بدر کہ تعیین نماید اقدام کنند  
 قوای بدنی بر وسط شونند و احوال مملکت نشان انسان  
 مقرون بہ تخلل گردد و بجز ظلم و تعدی و غارتگری و زنا  
 و جبر چیزے روندند و مثل بندگی کہ جسکی لاشھی او سکی نہیں  
 عاید گردد۔ پس منکشف کہ انسان را نہ صرف احتیاج تمدن  
 است بلکہ ازین ہم گزیر نیست کہ بہ تدبیرے صاحب دست  
 تو نگران از جور و جفا بر زیر وستان کوتاہ داشته کسرا

حسب استحقاق اوجھد رسانیده آید این تدبیر را سیاست  
 نامند چونکہ قبل سیاست وجود تمدن ضرور لهذا اول تذکرہ  
 اقسام و اجزایک و نشاء مدینہ مسطویہ کردن لازم بنداشت

### لمعوم و دوم در ذکر تمدن

بدانکہ تمدن مشتق از مدینہ است و اینجامراد از شہر یعنی نیست  
 کہ در و دو کاکین و امکانہ خشت و گل باشند بلکه اجتماع بنی نوع  
 براسے معونت یکدیگر کہ بانسنتظام لائق و سیاست کامل  
 منضبط و مربوط باشد و اجتماع بنی نوع بر دو گونه متصو  
 یکدیگر غیر فاضلہ کہ افراد چند براسے از کتاب بافعال کہ مہیاد  
 و موخرہ مشرب باشند اتفاق کنند سیاست پچو فرقہ برسلطان  
 فرض باشد - دوم تمدن فاضلہ کہ بنی آدم از بہر استعانت  
 یکدیگر و استحصالی تکمیل در علوم و فنون و انسداد و جور و تعد

و اکتساب تهذیب اخلاق و نشر و ارتکاب افعال النسیه  
 و محبت و استعدای امنیت و رفاهیت اجتماع نمایند و آساکل<sup>کار</sup>  
 بر معدلت و ارفاده عام نمند حکماء قدیم تمدن بنده را منفصل بر  
 پنج اجزای کرده - اول افاضل که بایشان انتظام و سیاست  
 مربوط باشد - دوم اهل السنه که به نصاب روح افراد تصنیفاً  
 و لکشا عوام را از ارتکاب ناشایسته باز داشته جانب تهذیب  
 و تکمیل رجوع نمایند - سوم مقدران که عبارت است از پند<sup>سان</sup>  
 و منجمان و اطباء و غیره که بعمل علمی مخیر عالمیان گردند - چهارم  
 مجاهدان که حفاظت تمدن از تعرض اعدا و کار جدل و قتل منوط  
 بایشان باشد - پنجم اهل اموال که مراد از تجار است و اهل حرفه  
 است - باید دانست که در این طریق تفصیل اجزای تمدن  
 مشکوک شکوک کمتر استند الا با اینهمه اند آمارا قناعت<sup>نسبت</sup> متبر<sup>است</sup>  
 و مناقشه را مجال است - اول اینکه کلمه افاضل بر اهل السنه

مقدران بهم وال میشود که نیز آنها در شمار فاضلانند و موجب  
 ارتباط سیاست می باشند. و دوم اینکه اهل اموال کثرت است  
 وسیع که بر اکثر فاضل و اهل السنه و مقدران بهم وال می تواند  
 سوم اینکه در هر تمدن چنانچه افراد کثرت بذات خودند فاضل و نه  
 غیر فاضل باشند و بجز خورد و نوش و لذات جسمانی و حفظ  
 بهایمی کارهای دیگر ندارند و اوقات فرصت در تسویلات  
 باطل و تخیلات خام گذارند. پس النسب آنکه تمدن منقسم به  
 اجزای سه گانه گردد. اول اهل خرد و دوم اهل شرف سوم  
 آنانکه بالطبع مائل بشرف و بخریب باشند.

چونکه منشاء تمدن ترقی عام و بجهودی انام است و ترقی کل  
 بدون ترقی اجزای صورتها نه بند و لاجرم تصحیح هر سه قوه  
 متذکره بالامع و جمیع چیز که موجب بیهودی خلاقی باشند  
 مندرج کرده آید —

طبقہ اول باید وہیست کہ توقع ارتکاب ایک خیر از زمین کنند  
بفضائل تحصیل علوم و تکمیل فنون متحمل نباشند نقشی است بر او  
ثباتے ندارد پس این طبقہ بر دو قسم انقسام یافتہ۔

## شرق اول اہل علوم

حکما گفتہ اند کہ بادشاہ این فرقہ را بر دیگران حاکم گرداند و مجا  
و محافطت شان غنیمت شمرودند و آنے کہ در واز با کیا است  
فرست برتر بوندگوی سبقت بر دیگران برو چنانچہ نقل کردہ  
کہ حسن بویہ والی رسی اہل علم را دوست می داشت و سوار لشکر  
روم یلغار آورد عساکر اسلام شہرست یافت و اکثر از پیشانی  
اسیر شدند و در میان شان ابو النصر نام از اہل رسی بود  
سلطان روم او را پیش خواند و فرمود کہ اگر ترا پیشانی  
بدم بہ بادشاہ خود برسانی گفت بلے خدمت کنم گفت  
حسن بویہ را بگو کہ بہین ارادہ آمدہ بودم کہ ترا خراب کنم الا چون

از احوال تو تفحص نمودم یافتیم کہ آفتاب دولت تو هنوز متوجہ  
 باوج کمال است چنانکہ آفتاب دولت اور در بعض زوال  
 و مغرب احوال و انتقال بہدزدیکان او حکمای عالمیقدار و  
 فضلاسی نامدار چون ابن عمید و ابو جعفر خازن و علی ابن تقاسم  
 و ابو علی تیبی اعی نباشند۔ بدانکہ اگر حکما و علما نبودند سے ہرگز  
 از علوم الہی و طبیعی و ریاضی و تہذیبی اثر سے پدید نیامدے  
 و فوائد کثیر کہ از اینہا بخلائق تصور و عقل ماندے۔ نتائج علم بیکران  
 است چنانکہ علوم نجوم یا دیگر فقط

## اہل فنون

فاما اصحاب فنون عبارت از مجاہدان و اہل تجارت و ارباب  
 و صناعات و اصحاب بقناعات است کہ بوسیلہ انہا مبادی سہا  
 افتیات و سائر مصالح مرتب شود و اطراف متابعہ آن خصوصیت  
 است و ارازق بیکدیگر متمتع و محفوظ شوند۔ چونکہ تذکرہ صناعت

و بصاعت و تجارت و رطعات چهارم و پنجم اثبات یافتنی است و درین  
 احتیاج اظہار نباشد لکن چونکہ تجارت منبع منفعت عام و فوائد کثیر  
 اناام است۔ بر سخی از ان یاد کنیم بدانکہ از تجارت زیادتی اہل اموال  
 و ترقی علم و ہنر و تہذیب سیاست بدرجہ حسن متصوہ باشد مثلاً حوال  
 انگلستان پیشین را بمقابلہ کمال حال اگر نسبتی دہند تفرقہ زمین  
 آسمان یافته خواهد شد۔ سہ صد سال قبل ازین در پیچ علم بافن  
 فوٹو نگارشدنی زمانہ در فضائل تکمیل فنون تیشیلے مدارند  
 اسباب آن ہمین تجارت بودہ۔ مخفی مباد کہ تجارت محتاج  
 بھزارانی و ہزارانی بلا امداد علوم ہند۔ و نجوم در حد است  
 پر بلا و گریست زندہ در گور پس ازین مشریح کہ تجارت موجب  
 تزیاید علوم است و باعث ترقی فنون ہم زیرا کہ اگر حرف و صناعت  
 باوج تکمیل رسیدہ با چگونہ اشیاء از ملک بدگیر بردہ شوند و اگر  
 از شہر سہ بہ شہر سہ و از ولایت بہ ولایت ویکر آمد و رفت تجارت

نباشد رفع احتیاج یکجا از معاونت و دیگر جاها صورت نهند و  
 خاص نشاء تمدن که معاونت با همی است ظهور کند پذیرد یک ملک از  
 قحط سالی در بند بلا مبتلا ماند و در دیگر غلای باعث کثرت به بود  
 و چونکه آخر جهش نباشد موجب تنزل در زراعت و هم برای این قیاس  
 باعث تکسر و رفنون و گیرنده گزرد و از ترقی تجارت بزایه سلف  
 مملکت یونان و شام و کار شیخ بر دیگران در علوم و فنون و تونگر  
 فوق بر و چنانچه آورده اند که تجار کار شیخ اشیا و صنوعی است  
 از ملک خود بر ساحل افریقه غرضی انبار کرده بغا حاصلیه فتنه  
 و شیخان اندیا بر پاکزگی و خوشش و دنی نیست سرشته شده  
 بالحوض اشیا و مذکور انبار زرد و سیم خام می کردند ازین تونگر  
 تجار در اموال و سود تجارت ظاهراً تمشیش فی زماننا هم موجود است  
 یعنی اهل فرنگ پنبه فی آثار به قیمت پنج شش آنه از پنبه می خریدند  
 و پارچه ولایت خود فی آثار به قیمت بست یا سی روپیه می خریدند



زین واضح که بذریعہ صناعت خود فلوس از زمی کنند عجب مدار که  
 از ہند پنہ قیمتی نسبت کر ڈور و پید ہر سال بمالک دیگر ترسیل پاد  
 و در آنجا ہا پارچہ مصنوع کر دیدہ بدہ صد کر ڈور فروشید پس  
 در با وی النظر پید کہ موجب افلاس ہند ہین است و باعث شمول  
 فرنگ ہمان علاوہ ہین از تجارت چہد فوائد دیگر است -  
 اول چونکہ راہ اخراج می کشاید اہل صناعات و بضاعات متوجہ  
 شدہ بتزاید حرفہ خود بکوشند - دوم اینکہ اشیاء بیک  
 بمالک دیگر میسر شوند - سوم اینکہ بذریعہ تجارت سیاحت و تجارت  
 مختلفہ میسر شود و ازین تخیلات باطل و تسویلات فاسق فروشد  
 و از رواج و علوم و فنون بمالک دیگر و قبضت حاصل گردیدہ روشن  
 ضمیر سے و صاحب تدبیر سے دست و پد - از تواریخ ثابت کہ اقوام  
 تجار و تجارت و نشاء آزادی و حب الوطنی شہرت می - ہند  
 و اکثر و بچہ ولایت سلطنت جمہوری بودہ است و از بہتر قی و علم

بسیارست و پدید آورد و اندک شاه ایران بدو لگشج برایشین  
 که شهرستند و دیوینان حمل آورده و بیست و هفت این قوم تجار که با بنو کوشش  
 مطیع نشد و از جلوتی خود بست یاسی هزار پیاده مقابله بحر سے  
 کرد و برآمد غالب از نظر میشود که در زمانه پیشین هندیان بنیست  
 حال قوم بود در کار تجارت کامل تر از ملایک و در ممالک چین و جابان  
 و سلیم و هونما و جزائر بحر اچیلکو مذنب بدو که شعبه مذنب بود  
 بجا رسیدت و نیز ساحل افریقه این قوم یافته عیش و در اخبار انگریزی  
 نگه گوید و در جزیره استرلیا که قریب امریکه واقع است زبان  
 در اوری یافته میشود و جزاینکه در عیسای تجارت باین همه جا پارسیده  
 باشند موجب دیگر بقیاس نمی گنجد و متمول و ترقی معلوم و فضائل  
 که در آن زمانه بوده احتیاج اظهار ندارد و این همه جای انوس  
 تعجب است که الحال هندیان تاب مقابله فرنگیان ندارند و دقتیکه  
 سکندر شاه بعد فتح ایران رو به هند نهاد و پلوتارک مورخ یونان

از بهر قیومت کند انتخاب کرده چنان می نگارند که چند قوی بندی بساکنی  
 لشکر نهیمت یافت لکن چنین محاربه سخت برپا شده بود که همت یونان  
 فروگردید و از راجه گده ترسیده هرگز پیش قدمی نکرد و در عهد خلفا  
 لشکر اسلام بر جانب که عزیمت کرد فتح و ظفر هم کاب شد الا از  
 محمد بن قاسم عماد الدوله بعد است پنج حربه مجبور و بمهر همت نهاد  
 اکنون همان قوم است و همان بنام شد لکن نه آن تجارت است  
 نه آن مال و نه آنچه است و نه آنکمال و در تحت دیگران  
 خسته طالب است و پائمال فقط

## شرق دوم

### طبقه دوم اهل شرق

اخش ترین این فرقه است که منفعت خود متصور باشد یانه در حضرت  
 دیگران گوشه بچو کسان با بطبع شیر می باشند و تغییر حلیت اشان  
 چیزی آ محال پس سیاست این فرقه بجهت نوع که اسکا دارد و عمل باید آورد

اول مناسب که از سیم و قید و حبس شتر و ایشان مندرج کند اگر ازین  
 ممکن نباشد اخراج بید مضایقه نماید و اگر اینهم اکتفا نکند بیدر مجبور  
 به چنانکه طبیب بهر سلامت باقی اعضا قطع عضو سے جائز بلکه واجب  
 و اندک بادشاه نیز که طبیب عالم است بحکم بدتیر اللہ تعالیٰ شانه گاه باشد  
 که حسب مصلحت بنی نوع قتل یکے از ایشان نماید حکما فرموده اند

दुष्कृतेन समं सर्वं ज्यापिनकारयेत्  
 उल्मेदहति-या द्वा रशी नः कुसायने  
 कर मू॥१॥ - - - - -

یعنی اهل شر هر چند که لاف و استا و مجالست زندگناره کشی از او  
 عین مصلحت که مخالفت چنان کس بخواهد بدست گرفتن است اگر  
 گرم باشد بسوزد و اگر سرد باشد تا هم دست سیاه کند یعنی هر جا  
 از دنیا فی متصور - بعض افراد چنان اند که در میان نیک و بد  
 تمیز ناکرده یا برای معیشت ترکیب شده شوند این به است  
 را تحقیر و امانت باید فرمود و بزر و اجر مواظظ و ر و ا م غ نصا

ایشانرا از فضایح منع باید نمود۔

## شرق سوم که بظاہر شکر اند و شیر

اول فرقه ازین طبقه آنست که از مردم عزلت و وحشت اختیار کرده  
از معاشرت بنی نوع اجتناب نمایند و بار همیشه خود پر دیگران  
تخمیل کنند و این باز بدوند و چونکه از ایشان بظاہر افعال  
قبیله سرزد و نشوند عوام شانرا مجذوب خوانند الا در حقیقت اینهمه  
جو محض است که غذا از دیگران فرو گیرند و بالعیوض سیخ نفخ  
نرسانند و باید دانست که عصفت نه ترک شهوت است  
بلکه استعجال او بر وجه عدالت و عدالت نه آنست که بوسه بدهد بلکه  
کسی را زمیند بر و ظلم نکند بل نیست که در معامله با مردم طریق نفاست  
و انتصاف مرعی دارند ابو الحسن عامری گوید که بالعوض اخذ امور  
و غذا از دیگران بایشان می رسد بدینسان که بکجا باشد  
کاذبه شانرا فریب میدهند و از اکتساب کمال حقیقی باز داشته

باز کباب غیر حقیقی رجوع می نمایند - خدایتعالی می فرماید ترا در عالم  
 وسیع نهادم و صورت پایی جمیله و کار سازی پاکمیده بر آنسے  
 آرایش و آسایش نو پدید کردم و کوه و صحرا و مرغزار روح افزا  
 پیدا ساختم که از آنها خطبرداری و معاش و معاد خود جوئی و  
 بگلی مخلوق سپ و خر و گاو و شتر ترا سپردم که مدد و معاون تو  
 شوند و دست و پا و چشم و گوش عطا نمودم که احتیاج خود رفع کنی  
 و امکان خوش وضع و باغ باری فرصت بخش و ضایع و لضر بتریب  
 دہی و براسے دفع ہر مرض ادویہ مخصوص کردم کہ بسیعی خود از امر  
 رہامانی و قوامی بدر کہ و اخذ یہ رحمت فرمودم کہ از راز ہای الہی  
 چہیز سے واقف شوی و در ترا ید علوم بچو طبعی و نجوم بکوشی و ہمی عالم  
 و اوم کہ سہ یاحی عالم کردہ علم جغرافیہ رازینت دہی و از فضائل  
 در و اچ ہر ولایت واقف گردیدہ تہذیب اخلاق و منافع سیاست  
 مدن بکمال رساننی - اکنون اگر کسے جمیع قوای روحانی و جسمانی

را معطل گردانند و بجز لب و سر انگشت عضوی دیگر نخبند پسند  
 خالق خواهد بود و زنهار نه - بدانکه باری تعالی چیزی نساخته که از او  
 منفعتی متصور نباشد پس رضای الهی در آن نیست که در سجده  
 اعیان مکلمات را سراید الا از و ثمره نبرد و بلکه آنست که از مخلوق  
 نفعی که خالق با و منسوب کرده باشد برگیرد فقط -

### فرقه دوم از طبقه سوم

بدانکه فرقه دوم ازین طبقه اکثر اهل اموال باشند که شب روز  
 در حفظ جسمانی مشغول باندازه دولت آبا و اجداد خود در معرض تلف  
 آرند و صحبت زنان غنیمت پندارند و ازین غافل که **فشرود**  
 اگر نیک بودی سرانجام زین مه زنان را منزن نام بودی زین  
 لاکن چونکه مرد را احتیاج است بزنی که در وقت غیبت  
 داشتغال او با مورد ضروری اقامت در منزل نماید و بنیاست  
 او بکفایت اوقات و اغذیه مشغول گردد و باز در واج او تناسل

و توالد حاصل شود تقاضای حکمت نیست که رو به تنگ کنج آرد و دور

احتیاطی چند روا دارد اول آنکه زن عقیقه نباشد و دوم آزاد

از کنیزک بهتر چه مشتمل بر حصول اتباع و استظهار با قارب و اشتغال

اعزاز و معاونت در امور معاش و احترام از زنارث نسبت بالا

فردوسی میفرماید **سبیت** زبداصل چشمی و آشنی \*  
 بود خاک در چشم انباشتن \* سوم بکر از غیر بکر اولی چه قبول

ادب و انقیاد شوهر در بیشتر متصور چهارم از کثرت ازواج

زیاده که مضرت آن بیشتر است اول بچنانکه یکدل منع حیات

و بدن توانی شد مرد را نیز تدبیر و منزلت میسر نگردد و دوم

رضای الهی درین نسبت ورنه آدم بدو حوا آمدی - سوم هنر علم

تشریح در ترکیب مرد و زن اختلافی یافته میشود که از و

مرد را در بنیاب فوقیت داده آید -

چهارم زن بنا بر الفتن است نه از بصر شهوت و بدانکه مرد را صدمه





حوادث ششومست و ششاد نظر بر اسباب دیگر هم باید کرد -  
 چون اهل این طبقه بیشتر اند لازم آمد که مضرت فضولی و عیاشی  
 و منفعت کفایت و اعتدال تصریحاً او انما یم - باید دانست  
 که بر فضیلت را حدیست که چون از آن تجاوز ورزد خواه با فراط  
 و خواه تفریط بر ذیلت گراید طریق فضیلت شبیه خط مستقیم  
 بین النقطتین است که چون از او انحراف نماید کج روی رود و همچنان  
 کفایت درجه اعتدال و فضیلت است و فضولی و بخل درجه  
 افراط و تفریط - چنانکه ممسک خزانه کثیر که از وقت بسیاری  
 صدق حاصل بود و لا حاصل مدفون میدارد و همچنان زربیکران  
 که از روی سودی آل و عیال حاصل گردید و عیاشی و چند سال  
 تلف میسازد و براسی سیر میکنند نفس شهوانی خود آل و عیال را  
 و بر بند مفاسی میگردارد - اقتضای انسانی است که در کاریکه  
 قوت مد که تعیین فرماید اقدام کند و در با وی النظر عیان که قوت

اندر که هرگز مقتضی بران نخواهد شد که قوای عقلی محطل کرده آیند  
 و انسان مثل بهایم در تحت و تسلط قوای بدنی ماند - آورده اند  
 که سنیثو با پوشش خود و چند از پاسه خود میداشت و همه پرو  
 استهزای کردند الا اگر بنظر غور مشاهده رود انانکه از اقتدا  
 خود و چند اخراجات دارند از شهنشویم مفتون تر اند زیرا که از  
 مفتونی شنیثو زیانی بدیگران متصور نبوده که به بد اعمالی عیاشی  
 لاحق است - حکمای قدیم فرموده اند که موجب تلف زر و جواهر  
 اخراجات خفیجه می باشند مثلاً کسیکه اخراجات ماهانه بچند  
 روپیه میدارد ممکن که از روی کفایت اکتفا بر صد روپیه بپوشد  
 و باقی یکصد و شصت و هفت روپیه با پانزده سال دو هزار  
 میشوند و داخل بنک کرده باشد در چهل سال مایه سه شود مبلغ  
 یک لک روپیه جمع توان شد لکن چونکه یکصد و شصت و هفت  
 روپیه مایه مخفر شمرده اکثر کفایت اقدام نمی نمایند از اجتماع مایه

یک لک روپہ محدود می مانند۔ حد انہی معنی شدن نہ تو اندک کفایت  
 چیت و چہ فضولی و بخل زیرا کہ در چہ کفایت موقوف بر اقدار  
 است انچیکہ نسبت فردی فضولی و عیاشی تصوریدہ آید نسبت  
 دیگرے داخل بخیل و جفاکشی شدن می تواند پس احتیاط باید  
 کہ یک ثلث در خرچ خود و عیال خود آرد و یک ثلث براسے  
 آئندہ بطور مایہ از جہاں و عیال اجتماع نماید و باقی یک ثلث  
 براسے اخراجات اتفاقیہ کہ حادث می شوند نگاہدار و دستاویز  
 عیاشی برہمہ ظاہر کہ چہ امراض سخت لاحق می شوند و چون مایہ <sup>جودہ</sup>  
 بمعرض تلف آید انکس برآمد و اخراجات مرکب چہا کرت  
 ناشایستہ میشود و آخر مبتلا بند نفسی گردیدہ دست ناسف  
 می مالہ و حیات خود را در بند قرضخواہان و دیگر تکالیف می انجا  
 ازین صاف لایح کہ رب العالمین کہ چنین حسیم و بندہ نواز است  
 برگز از شتمثال عیاشی کہ منع چنین روز ایل و تکالیف

خوشنود و نخواهد گردید - از تواریخ ثابت که ترقی و بقای تمدن  
 موقوف است بر حسب الوطنی و مراد از آن نه اینست که گریه و در  
 زنبهار از خانه بیرون نرود بلکه اینست که افاده عام را با فاد خاص  
 و ذاتی قومی دید و بر اساس ترقی قوم خود از جان و مال دریغ  
 ندارد و چنانچه بر روش برای استقامت سلطنت روم سپران  
 خود را که خفیه از اعدا شراکت داشتند رو بروی خود شترت  
 مات چشانیده و قطنی بنا بر تن اید سرحد ملک قوم خود زنده  
 مدفون شدن گوارا کرد و از تواریخ منکشف که بطیفین چنین  
 ارباب هم سلطنت روم و کار تیج بچه اوج کمال رسید و چونکه  
 عیاشی محافظ آل و عیال هم که غیر تری باشند ندارد از توقع  
 افاده عام چه و همین باعث است که چون عیاشی به تمدنی میرسد  
 کند حسب الوطنی از اینجا که سرحلت زند و افتاب دولت شکست  
 از ریف نه انبار کمال در و بمحض زوال آر و چنانچه از احوال روم

سلسله پیش از سقندس  
 سیم سلطان روم که  
 جوهر سلسله است که در  
 شغل نشد و او را بد کرد  
 و سلطنت جمهوری  
 خایم کرد و بدوش  
 حاکمی قرار داد شاه  
 ندر بعد پادشاه  
 که بعضی از این  
 کرده باز بر دم  
 پس از روش خفیه  
 شدند و بدوش  
 یافته آنها را  
 آورد و از  
 از اهل کار تیج بود  
 آورده اند میان  
 و یکی از  
 نشان سحر افقاد بود  
 نمائند قرار یافت که  
 خا صدان از سر و  
 رای شوند و هر جا  
 حاکمی قرار  
 سر و

سلسله  
 سیم سلطان روم که  
 جوهر سلسله است که در  
 شغل نشد و او را بد کرد  
 و سلطنت جمهوری  
 خایم کرد و بدوش  
 حاکمی قرار داد شاه  
 ندر بعد پادشاه  
 که بعضی از این  
 کرده باز بر دم  
 پس از روش خفیه  
 شدند و بدوش  
 یافته آنها را  
 آورد و از  
 از اهل کار تیج بود  
 آورده اند میان  
 و یکی از  
 نشان سحر افقاد بود  
 نمائند قرار یافت که  
 خا صدان از سر و  
 رای شوند و هر جا  
 حاکمی قرار  
 سر و

سلسله پیش از سقندس  
 سیم سلطان روم که  
 جوهر سلسله است که در  
 شغل نشد و او را بد کرد  
 و سلطنت جمهوری  
 خایم کرد و بدوش  
 حاکمی قرار داد شاه  
 ندر بعد پادشاه  
 که بعضی از این  
 کرده باز بر دم  
 پس از روش خفیه  
 شدند و بدوش  
 یافته آنها را  
 آورد و از  
 از اهل کار تیج بود  
 آورده اند میان  
 و یکی از  
 نشان سحر افقاد بود  
 نمائند قرار یافت که  
 خا صدان از سر و  
 رای شوند و هر جا  
 حاکمی قرار  
 سر و

و شام و یونان و ایران و مصر و باطل و ہند و اسلام اثبات  
 پذیرفته۔ بعض کو تو اندیشاں اعتراض می کشند کہ اگر یہ شی  
 متروک شود ترک حفظ کردہ آید احتیاج محتاج چه ماند و تنزل  
 محتاج رونساید۔ این کلیہ کلیتاً خیال باطل و جو بعض است  
 زیرا کہ مراد از کفایت ترک و بخرید بخت نیست بل آنکشیست  
 در حفظ نظم جسمانی باعتبار ما باشد تا کہ قواسم عقلی معطل  
 و بیکار نگردہ آئیند۔ آدر وہ اند کہ در تخصیص و و براد  
 بودند یکے از انہا ہرچہ داشت در عیش و سجا با خست تمام  
 رسانید و نیز زریکہ بجز با بطور قرض گرفت بہمان منط  
 ساخت۔ ہمگی اور اسخی و فیاض نامیدند و بسا تخمین انہ  
 برو میخوانند۔ برادرے دیگر در مصارف نظر کفایت  
 سیداشت خلق کو تہ بین اور اطعون و خیسل نامیدند۔  
 در آن تعبیر قلت آب از بس بود و از مستم جاہ تالاب

و این نواح غیر موجود - این برادر که از هستد ما نظر بر فراہست  
 خلائق میدہشت چون زر کثیر فراہم آورد چاہ و تالاب تمییر  
 کنانید و از و احتیاج خاص و عام مستدفع گردید - اکنون  
 جاسے انصاف است کہ کدام یک ازین برادران جوہری  
 سنبہا و ہشت او کہ حق یک کس غارت کردہ بدیگرے بلا لحاظ  
 موضع لایق رحمت فرمود و عیال خود را کہ مستحق بودنہ بہرہ  
 گذشتہ - یا دیگرے کہ حق کسی از و باز نہ ہشت و بخود  
 جفا گوارا کردہ و طریقہ کفایت پیش داشتہ و از طعن و لعنت  
 نادانان ترسیدہ مایہ وافی اندوخت کہ از و احتیاج خلائق  
 مستدفع گرداند - اغلب آنست کہ ارباب دانش و پیش بر طریقی  
 برادر شانی تخمین و آفرین خواہند فرمود فقط .....

## معموم

باید ہشت کرد و بعد و مہاجرت سے تمدن موقوف بر اعمال کردہ

احمال لازم کنند کرد اجزائی نمانند که نظر نسبت تمدن محتاج  
 آنهاست ثابت کنیم۔

### شرق اول طبقہ اولیٰ یعنی امرا

در ممالک شخصی بقای این طبقہ موجب بیبودی انام می باشد  
 زیرا که بشر منبع رفایل و فضایل بود و دست اگر نفس ناطقہ  
 را بر قوای بدنی مسلط دارد و فضیلت بر ملا یک بود و اگر  
 غضبی و شهوانی مستولی شوند از او و در مذہبم خست تر کرد  
 از چنین بشر ضعیف البنیاد همیشه توقع فضایل و اہستہ خیالیت  
 خام از ملوک عجب مدار کہ گاہے ز نام اختیار خود بدست قوی  
 غضبی و شهوانی گذارند کہ از جمعیت عام و امنیت انام بیخلل  
 گراید و بر بچو محل امر سے ذی اقتدار و صاحب کمال را باید کہ از یہ  
 مصلحت بنی نوع از مواسا و تضایح و مدارات و مصالح شراج  
 شای را از جور و جفا باز دارند با اعتدال و منہضت آریند و باید کہ خود ہم



هنوز ذات جسمانی متروک کرده قصد خطا نظر روحانی کنند و جهت تمام  
 بر حصول افتاده عام و بیپودی انام گماشته عندا شد با جور و عند  
 مشکور شوند - مورخان روشن ضمیر و مدیران صاحب تدبیر  
 متفق بر آنند که احوال رعایای روم شرقی که خستگی و تباہی  
 پذیرفته جویشین است که آن مملکت از امرای ذی اقتدا  
 و نجای نیکو شعار متحلی نیست - باید دانست که خرج نه طبقه بیشتر  
 میباشد و منبع دخل عوام است پس نیز افراط نه طبقه سنگراه  
 رفاہیت برآید موجب افزون طلبی و نظلم بر عایا باشد -  
 زہی اتولایت که امرای اندیاری و بیرویشیر شوند و در بیپودی  
 خدای حق تکریم خود دانسته کوشند و از طریق عدالت انحراف نورزید  
 این عدالت علی بر خود حادی دارند - لور تو بسین کیو از اندام  
 رنگ و حکمای دیپروده است میفرماید که کتاب تکمیل و فضا  
 عدون سرو روی تمام دندہی بالا کلام میسرنگرد و دو امراد عیش و شو

اشتهال نموده احتمال مشقت نتوانند پس از کمال گیر بهترین حله  
 بشیر است محروم مانده بر دیگر صاحبان کمال حقد و حسد برند و خلی  
 موجب تخلل شوند با خصوص در ممالک جمهوری که در تحصیل تکریم  
 و تعظیم ملکی و عهده های جلیل موقوف بر فضیلت ذاتی باشند بر مبنای  
 آبا و اجداد و این فرقه خود را باعث عدم لیاقتی از کارهای ملکی معطل و  
 حسد برند و فسق و فجور بر پا کرده جمعیت و ایشیت خلاق در هم بر هم  
 کنند مناسب است که اگر اینها از تکریم خود مد نظر باشد در کسب  
 فضایل و کمالات کوشند و از عیش شهوانی پر سیز نموده حط از نظر و  
 حشند - فقط . . . . .

شرق ووم طبقه متوسط  
 یعنی شرقا

بدانکه توقع تحصیل فضیلت علمی و نژاد تجارت از طبقات اعلی و ادنی  
 باعث چند وجه نیاید و است یعنی علم و تجارت محتاج است

اول باوراک و قوت اخذیه که اکثر عوام از و بدرجه کافی متجمله  
 نباشند و امر با باعث عدم توجهی و اشتغال عیش بدنی اینها  
 را در ظلمت گذارند. و دم به تنیدی و شفقت که امر متحمل نباشند  
 و عوام از شفقت و ماعنی عاری - سووم بهایه کافی و وافی که  
 عوام از و نه بجهه و اکثر امرای اینجانب منوجه نشده به تصرفات  
 دیگر آرنند - و مزید بر آن عوام از وون همتی به تحصیل علم و تزیاید  
 تجارت اقدام نه نمایند و امرای باب علم و اصحاب تجارت را  
 تحت خود بینند و اهل خوشامد تخلفات باطله در و مانع آنها پیدا  
 نمایند حتی که آنها تحصیل علم و کار تجارت تحقیق منزلت خود بگذارند  
 پس از این طبقات توقع این معنی چه - بر عکس آن اکثر از طبقه  
 متوسطه بهر صفات مذکوره متجمله باشند و اگر ثنول بذریجه تجارت  
 و تکمیل در علم بخوبی تکمیل شان تخیل پذیرد و از اینجا واضح که ترفی  
 این طبقه باعث از و یاد علم و تجارت است و از آنها منزلت قوم

بیافزاید - از تواریخ انگلستان بوضوح میپسوند که تا آغاز شانزدهم  
 صدی و ولایت مذکور طبقه متوسطین کمتر و در تحقیق بودند چون در  
 صدی مذکور آغاز تجارت گردید بتدریج طبقه بزرگ در متولی و اقتدار  
 شرقی یافته بمیان عزم جزم در اکتساب فضایل چنان کوشید که  
 قوم خود را بدرجه کمال که موجود است رسانید و در هفتادم صدی  
 که شاه آنولایت دست ثوری و افزون طلبی در از کردار علوی  
 بین فرقه بود که شاه چیمس ثانی را اخراج کرده سیاست جمید  
 موجوده فایم کرد - نوژ و مسکالی که یکی از امرای فرنگ و مستعد  
 زمانه بود در مذکره ولیم پت وزیر عظیمی فرماید که در آنوقتیکه  
 تغلب و رشوت هر ایم خفیفه شمرده میشد و وزیرا براسه بکنای  
 و مستقامت خود مواسات و مدارای سلطان دام اینی کرد  
 ایندیر یا تدبیر شای کار بردیانت نهاد و در استرضای پایتخت  
 کوشید - فضیلت این طبقه از پنجم واضح که وزیرا به انگلستان

کہ در فصاحت و حسن تدبیر بر دیگران آن ملک فوق دادہ میشوند  
 اکثر از این طبقہ بودہ اند چنانچہ ویلیام و فوکس و پست اول  
 و پست ثانی و سسٹر کلینکیشن و سسٹر وزیریلی - بدانکہ اگر چند  
 شخص قرار دادہ آید عوام بہترہ پاسبندند کہ بدون شان و تکیہ  
 ہم لا ممکن و امر بہترہ است کہ از و نشاء انسانی تسلط پذیرد و  
 طبقہ متوسط یعنی مشرقاً بہترہ شکم کہ از و اعضای دیگر را  
 تقویت حاصل کرد و فقط .....

## شرق سوم طبقہ او یعنی عوام

مخفی مباد کہ بقا سے انسانی موثوق است بر غذا چھین بقا  
 ندن برین طبقہ چہرہ اگر نزارع بنوند پیداوار تھلہ کہ حیاست  
 خاص و عام بہت صورت نہ بندو - ازین بہت بہت کھلا  
 تدبیر راحت را چھین فوق دادہ اند چنانچہ شل مشہور است

او تم بکنے مدتم پنج او ہم چاکری ہیک نڈان عینے پیشہ بہترین  
 کشکاریست و بعد از تجارت و از واحد حضرت و محقرین  
 گدائی بچنان از تواریخ یونان و مصر و روم ہم لایح - آورده اند  
 کہ در صدی سوم قبل سنہ عیسوی اعدایر سلطنت روم تعرض  
 نمودند جمہور آنولایت سکنے نس را اکثر قرار دادہ طلبہ  
 پیامبر چون بر مسکن اور سید معروف قلبہ یانی یافت از قبا  
 اگہی تقدیر خود یافته نو کہ در بر رفت و بر سر افواج روم مقابله  
 مخالف نمودہ ہنر یعنی کلی داد و بعد شانزده روز باز بمسکن خود  
 مراجعت کردہ ہمان شغل پیش گرفت - سستیزن و کوشش  
 کہ در روم اختیارات شاہی داشتند چون پیش جمہور عوام  
 میرفتند حکم فرو کردن عصا و علم میدادند - از ہجو و جود ہجو  
 کہ خوشنودی عوام بر سلطان فرض است حکما فرمودہ اند ع  
 رعیت چون پنج است سلطان درخت ہا اگر پنج سخت نباشد

در روم پیش  
 بنا سوار و محقرین  
 اور اختیار سگی بر جان  
 و مال و غیرہ میدادند  
 و آنرا کوشش نامند و  
 شہ پونا کوبا و سیا  
 کہ از نسیم بود

درخت برگزیده است قیامت نپذیرد و بنظر خورشید مستتب می شود  
 که سلطان خادم است و رعیت مخدوم خادم را باید که پیروی  
 مخدوم نگاهدارد - اگر ملوک جور روا دارند و رعایا احتمال  
 ناکرده فرار شود حکومت چه بر خاک و باد کند پس سلاطین را  
 باید که نظر بر پیروی خلائق و خوشنودی خالق دارند و زینها  
 فراموش نکنند که حیات پجروزه است و هر کسی را درین عالم  
 فایز نام نیک بقائی نیست .....

## مبحث چهارم در سیاست

بدانکه اگر بیگانه افراد تمدن سیاست مصروف شوند بفریب کشی  
 واکتبا به حرف صناعات و تکمیل علوم که تمدن محتاج آنهاست  
 کدام کس اقدام نماید و مزید بر آن سیاست کاری و آشنان  
 که بر کس و ناکس سزاوار شمرده آید پس درین باب احتیاج است

بناموس و حاکم و دنیار۔ ناموس فرد یا افراد با فضایل را گویند  
 کہ احکام معاملات سیاست چنانکہ مودی بصلاح معاشر  
 و معاد و امنیت و رفاهیت بنی نوع باشد تعین فرمایند ۔  
 و حاکم شخصی اید کہ اورا تکمیل افراد انسانی و نظم مصالح ایشان  
 میسر باشد اقلاطون این را مدبر عالم خواند و ارسطاطالیس انسان  
 مدنی یعنی انسان کہ حفظ امور مدنیہ بدرجہ حسن نماید ۔۔۔۔۔

## شرق اول

مختفی مباد کہ اگر اساس سیاست بر اصول شائستہ نہادہ  
 از و توقع بیبودنی نیست پس باید کہ نخستین اصول پدید آید  
 اصول اول سرکار بر امور عایاست نہ عکس این ۔۔۔۔۔  
 دوم نظام تمدن جمعیت عام و رفاهیت نام است ۔۔۔۔۔  
 سوم حد تمدن آزادیست ۔۔۔۔۔  
 پراگہ بنا بر حفظ اصول مذکور احتیاج است بچند اصول دیگر کہ



اطهار آتخا پاید کرو۔ اول چو تکہ انتشار تمدن پیو وی انام است  
 باید کہ در کار ملکی رای شان گرفته شود لکن اجتماع عوام بنا بر رای  
 ز فو در هر کار امریست محال لهذا انسیب کہ حسب استرضایے ہنہا  
 انجمن و از و کلا تر شیب و ادہ آید کہ منجانب رعایا در کار ملکی اقدام نہا  
 دوم از حاکم کہ بشریست عجب مدار کہ گاہے رغبت بہ تعدی  
 کرد و قصد بر آزادی تمدن نماید لهذا مناسب کہ اقتدارت  
 او محدود کردہ شوند کہ چون از و تجاوز و زور زود انجمن منجانب  
 رعایا و تدارکش اقدام نماید .....  
 سوم چونکہ خزانہ عامرہ مایہ عوام است منجانب شان و تسلط  
 انجمن مذکور ماند و اگر احتیاج کمی و بیشی افتد کمی و بیشی معمولاً  
 با استرضای انجمن ہمیں آید .....  
 چهارم اقتدار جنگی و ملکی ہر دو یک کس را نسپردہ شوند تا کہ بگو  
 از خوف و بگرے دست تعدی دراز نکند و آزادی تمدن

از خطر محفوظ ماندند۔ پنجم برگزنیاید کہ شخص یا پنجم ناموس را  
 اقتدار انسان مدنی سپرد ورنه خوف است کہ شاید ہوا و حرمت  
 برو استیلا یافتہ قوانین مفید مطلب خود بنا کردہ اقتدار حاکی  
 بعل آرد اگر اختیارات حاکی اورا حاصل نشوند و رباوی النظر  
 پیدا کہ ناموس از آئین مجاریہ منفعتی ذاتی نتواند برداشت  
 لاجرم موجود انچنان قوانین نیز نمی تواند شد کہ سبب بر جور باشند  
 ازینجا است کہ سیاست زہار تخیل نپذیرد.....  
 ششم قیام سیاست بر تعمیل قوانین موقوف است پس باید  
 کہ آئین ملکی بر جمیع حاکم و محکوم حاوی باشند و ہر کہ از و انحراف  
 ورزد و مبوض سزا آید۔ ہفتم بلیک و لاند بری رومی فخر باید  
 کہ اگر کسی متہم جرمی شدید شود باید کہ علاوہ حاکم عدالت  
 چند کس متدین و با فضایل از طبقہ مجرم حسینے اگر مجرم امیر باشد  
 از امر او رنہ شرفاً بطور اراکین قرار دادہ آئند و بعد سماع عدل

رویداد حسب فتوای این همسران تمسک رود یعنی اگر ایشان جرم مشخص  
 کنند مجرم سزا باید ورنه خلاص شود. فواید این بیشتر از اول کسی  
 نتواند که حاکم با طمع یا خوف و اوه بیگناهی را در معرض سزا آرد و دیگر  
 حاکم نتواند که بجز در نظم پیش آید سوم از فتوه همسران آبرو و نیریزد  
 چهارم از چند کس متدین احتمال کذب و دعا کتر باشد پنجم هر چه از  
 اجتماع عقول بعمل آید بهتر باشد از انجحت آئین نداد و جمیع یا سه تن  
 فرنگ اختیار کرده شده و نیز در ناموس نبود که آنرا استنکات نامند  
 یافته می شود .....  
 هشتم کسی را بدون اثبات جرم اقتدار بر طرفی حکام عدالت نباشد  
 در نه پیدا که حکام را الحاقا خوشنود می انگس و می اقتدار بیشتر از عدالت  
 خواهد ماند - نهم آورده اند که کونسل<sup>ته</sup> روم بر سر اجلاس نشسته بود  
 و پدرش بر اسب سوار و عصا و بلم همراه رود با اجلاس نهاد کونسل  
 موصوف حکم داد که اگر احتیاج<sup>ت</sup> اظهار چیزی که در اجلاس وارد حسب

این فتوی  
 در حکمت روم  
 برای کار بسیار  
 و حاکم نفع آرد  
 بیشتر از آنها  
 که کونسل است

صاحب طبع پیاده و بلا سلاح بجنور آمده اظهار نماید پر کشن همچنان کرد  
 مراجعت فرمود چون بوقت شام اجلاس موقوف گردید کونسل  
 محروح بر میخان رفته آداب پذیرجا آورد و پدرا و را در بر گرفته فرمود  
 زبیر انیمیلکت که چنین حکام وار و وزیرین که پسرے دارم که رعایت  
 آئین ملکی چنان کند - از این واضح که حکم و تکریم حاکم بر وقت اجلاس  
 بهر فوق باید داشت -

و ہم لشکری باید موصوف بصدقت بگوشتها ریشجاعت دیگر  
 حسن تدبیر و کیا است سوم تجربہ جروب و ممارست تا که اندر تعارض  
 نمایند - یازو ہم اساس کار مملکت بشاورت بندگی افرو  
 که مشورت اجتماع عقول است و هر جا که جمعی از ارباب عقل و دمی  
 شرمع نمایند داخل و مخارج آن ببنیکو تر و جوی ملحوظ ایشان  
 خواهد شد و عاقبت ان کار بفتوز و نجاح خواهد پیوست چنانچه  
 گفته اند نظم کن تکیه بر تیغ و گنج و سپاه \* ز فرزانگان رای \*

همبیر خواهد بود شود رای نیکوتر او ستگیرد بجاییکه ضایع بود تیغ  
 و تیر بود باید که از اصحاب فرست مشورت نماید لکن از ارباب عقول  
 ضعیفه مستور دارد تا که رازیکه سخانی باشد افشا پذیر نشود و چنانچه  
 بزرگان فرموده اند مصرحه اگر سر بایت سر را نگهدار بود  
 و از و هم ارسطاطالین باسکندر وصیت کرد که مظلومان را از تو  
 بیست بسیار نباشد تا عرض حاجت تو اند کرد و لشکریان و شجران  
 را از تو بیست بسیار باشد تا بنظم و جور نگر آیند  
 سیزدهم باید داشت که سیاست بر جرم از قوانین امکانی  
 ندارد و مثلًا در معاملات با همی خود باید صدق و مضرت کذب بر همه  
 ظاهر لکن اکثر بنا بر جلب نفع وینوی کذب و غایب کار بر ندو ظواهر  
 و اثبات آن امری محال گردد و در این صورت سیاست چگونگی متصور  
 حینئذ احتیاج به تهذیب اخلاق و تدبیر ثابت گردید که بشر  
 بلحاظ فضیلت طبیعی خود یا بنحرف شرک عقی از رذایل اجتناب

نمایند پس باید که تکلیف اصحاب اخلاق و فضایل و ایانت ارباب  
رذایل کماحقه کرده شود تا که هر کس از رذایل انحراف و زریده

رو به تہذیب اخلاق آرد - فقط .....

چهارم چونکہ نظام ریاست بر مشیران کار موقوف میباشد باید کہ

قبل تقرریشان تفحص اخلاق و امتحان فضایل بعمل آید - بدانکہ

بنا بر ہر کار فضایل مخصوص در کار میباشد چنانچہ امانت و دیانت

از ہر عدالت و فراست و کیاست براسے مشاورت و فرمانبرداری

و شجاعت بنا بر مجاہدی و ہر فضایل براسے قناعت و حب الوطنی

بنا بر ہر کار ملکی و عبارتی غیر مبہم از ہر ناموس

پانزدہم باید دانست کہ طور این عالم فنا چنانست کہ چون <sup>یل</sup> فضیلت

ترقی یا بندنیر رذایل گوناگون رونمایند از ازل و علم و شیا <sup>ستگ</sup>

توفیقی قوی بود کہ رغبت بر رذایل کثر بلکہ منہدم خواہد گردید لکن

بالعکس نظروری بیوند و اعنی رذایل کہ وظیفیت تمدن وجودی

نداشتند در سن شعور اظهاری یابند حتی که اگر سیاست شان کما حق  
 نگردد و بزودی عالم ضعیف بر تمدن استیلا یابد و منزل که خاصیت  
 و بیوفاست رونماید و بزمانه قلیل راه عدم پیش آید لهذا  
 باید که حسب احتیاج وقتاً فوقتاً ترمیم و ترویج قوانین بعمل آید  
 که در هر حال راه پیشین پیش داشتن سنگ راه ترقی می باشد چنانچه  
 هند و چین قبل از اقوام دیگر در علوم و فنون ترقی حاصل کرده بود  
 الا از آنوقتیکه راه قدیم نقش سنگ تصورید و از انحراف و  
 نامناسب شمرید از پیش روی عاجزانند و اقوام دیگر که طریقه ترقی  
 پیش داشتند بر او منافق بودند لکن تیر در قوانین و رواج حکم  
 تمیز نیک بدنا کرده همگی را ترک کردند و از وجه تفریط بدید  
 افراتر رفتن ضعیف گراید چنانچه تمدن یونان و فرانس بسیار  
 تلون مزاجی بزودی ترقی حاصل کرد لکن قیام نپذیرفت  
 و برعکس آن چین گو که از ترقی باز ماند لکن باعث قدیم التوا

هنوز قایم است لهذا نسب است که در میان قدیم الرواچه  
 و تلون مزاجی طریقه توسط پیش نهاد تا که از عدم ترقی و ضعیفی هر  
 محفوظ مانده بتدریج بدرجه کمال رسد فقط

### شرق دوم مثلث اقسام سیاست

مخفی نیست که سیاست بر دو نوع است یکی جمهوری و دیگر

#### جمهوری

جمهوری سیاستی را گویند که در آن بمن یک یاد و منجانب شدن  
 در کار سیاست اقدام نمایند و بتابیه دولت حسب تقاضا  
 وقت اقتدار سلطانی بیک یاد و افراد سپرده شود و چونکه  
 برینجا کم لازم باشد که در مهات عظمی استرضای آنجن منجانب عایا  
 استدر آن کند و عهده او صرف برای چند سال مقرر باشد  
 و بقای آنهم بر خوشن انتظامی و نیکو کرداری او انحصار دارد  
 باوی النظر مشهور و میگردد که از چنین حاکم بجز عدالت و انصاف



غیر متصور و از اینجا است که جمهوری بر شخصی فوق داده میشود و بزرگترین  
 در ممالک دوم و شام و یونان و کار تیج اختیار کرده شد و فی زماننا  
 در آمریکا و فرانس و سوئیس و بلژیک موجود است - سهوی عظیم که از او  
 در ممالک جمهوری خطر رود داده است و آینده هم متخیل است که حاکم بدنی  
 را عساکر سپرده آیند و او موقع یافته باید اولش را که جمهور را بر طرف کرده  
 حاکم بالاختار گرد و چنانکه قیصر عظیم عمل آید و ضعیفی بر آن تمدن استیلا  
 یافته منزل رود و او - جمهوری باز قسم انقسام یافته یکی نوسه  
 که در جمهور خاص یعنی امر السلط دارند و دوم آنکه جمهور عام یعنی شرفاء  
 ذوی اقتدار باشند - سوم جمهور خاص عام یعنی از هر دو مرکب باشند

### نوسه

مختصی است و که اکثر امر تغییر قوانین پیشین و تبدیل رواج ویرین پسند  
 نمی نمایند و تا که کسی از عوام بزرگه تمول اقتدار حاصل کرده و خلعت  
 آنگذارتنا را بحالت خشکی می گذارند - لهذا جمهور بد از ترقی عاجز می ماند

مفید خالصی بنیاد  
 و در کلیه قوانین  
 این کشور را در تمام  
 امور و احوال  
 با رعایت  
 و احترام  
 و رعایت  
 و رعایت

و حیاتی در میان امر اسیرت کرده در منزل میکشاید چنانچه از احوال  
 مردم قدیم لایح میگردد که اگر افراد وی بهم بچوب سلیکی لاد گرسن افاد عام  
 بر خود فرض داشته و قضا و قضا را عایار از جور چه بود امر اخلاص نماید  
 تمدن بنا هرگز قیام نپذیرفته و ممالک که بطفیل روغن و سلسل شمس  
 و پیرس و کیش و غیره بر دیگران استولی گردید بچو سید حال در تحت دیگر  
 گشامانندی - همی انقیاس در بند و اسباز تا شود و سیدوشس  
 که مراد از طبقه ادنی است از بس تباها خسته حال بودند فقط

در عطا کرد فقط بچو سید  
 بود در چو سید که در دست خدی دراز  
 که در این چو سید مردم را بودند  
 تا کن آنکه مردم فرزند خود بچو سید  
 چند قورن که در در امر ادنی  
 بود مضاف بچو سید که در امر

جمهور عام

بر آنکه بالعکس جمهور عام تلون مزاج بوده تغییر و تبدل  
 این ملکی بدرجه افراط میرساند و برای چند روز ترقی لائیل حاصل کرد  
 در تمدن آثار ضعیف پدید میگردد پس بدترین سیاستها باشد -

جمهور خاص و عام

که در جمهور امر او شرفا متفق گردیده در کار ملکی اقدام نمایند تا که حضرت

بم  
 بختیست پیش از آنکه  
 بود در این چو سید جاری کردند آنچه  
 تا ابر اتفاق کرد و بسیار بدترین  
 از روز بدترین شمس منزل آدم گردید  
 در وقت که خدی در میان بختیست  
 بود در چو سید که در دست خدی دراز  
 که در این چو سید مردم را بودند  
 تا کن آنکه مردم فرزند خود بچو سید  
 چند قورن که در در امر ادنی  
 بود مضاف بچو سید که در امر

نقطه ۱۱  
 در امر ادنی

یک طبقه از دیگر سندی که در موقوفات هر دو زمین استقامت و ترقی بخشد

## سیاست شخصی

شخصی سیاستی را نامند که در واقعات سلطانی یک فرد حاصل باشد

و نسبتاً بعد نسل و رفاندان او باقی ماند سیاست نه ابر پنج نوع

میباشد اول آنکه غیر محدودی که در واقعات شاهی غیر محدود و باشند

بدانکه این نوع سیاست اکثر در عالم طفولیت یا نیمه تمدن <sup>میشود</sup> یافت

دور آنجا که علوم و فنون و شایستگی ترقی یابد نشاء آزادی سلطنت

گروه تقاضا کند که با اقتدار سلطانی محدود و شوند

دوم محدودی که در واقعات سلطان محدود و باشد و چون و کلا

... و ایاد و کار سیاست در اخلت و از در مملکت نتواند که بیگانه شود

... و در ضمن لغت آرد یا بی اعتمادی نوسه دیگر بکار بر و چنانچه از وسط

سیاست انگلشید بطلد و خواهد پیوست

سوم قیودیل یعنی امرانی که در و امر بطور براج گذار باشند و گریه

مطیع سلطان لکن نیز سلطان را از آنها خوف میماند و بر وقت جنگ  
 چنان دستور می باشد که بر امر اخراج متعلقه خود فراسم آورد و شای  
 اینخواج سلطان میگرد و با اینطور شکر و کثیر فراسم می آید تحت همچو  
 سیاست فشار آه و بریشتری باشد لکن چونکه هر تو تگر یک گونه خود را  
 مختار میگرد و اندر شو ابط لایق و تنظیم غارتگری محال میگرد و —  
 چهارم پدیری که در و سلطان بمنزله پدر و رعایا بمنزله ارکان منترلی  
 میباشد این سیاست در چین موجود است —  
 پنجم معبودی که در و سلطان با مختار میباشد مگر تقریر او برستحضار  
 رعایا معبود و بقای سیاست و رفاندانش بطنا بعد بطن نمی باشد  
 و رعایا بر کس را که در امور سیاست قابل ترانگار و تاج شاهی است  
 فرمایند چنانچه در مملکت جاپان موجود است و در عهد خلفانیر در  
 عرب سیاست بر همین اصول قائم بود — در این محل لازم افتاد  
 که تصریح بر یک از پنج اقسام مفصلآ درج شود —

بدانکه قومی وحشی از فواید تمدن و سیاست لاعلم اکثر متفرق میماند  
 لکن چون بمرور زمان بسبب باعث افزایش آبادانی ... در آن ملک  
 گنجایش نمی ماند انتقال از آن مسکن بساکن دیگر لازم می آید و نیز  
 اکثر از آن قوم فراهم آمده و یک کس را که از آنجمله قابل تر بوده باشد  
 سر کرده قرار داده عزم مسکنی دیگر مینمایند و در آنجا مسکن پذیر  
 شده از بیم حمل آوری قومی مفتوح یا همسایه لازم می آید که در  
 تمدن تحت شخصی ویر عقلی تر جمع و متفق مانند چونکه تا این وقت  
 آن قوم بنظر قوای عقلی بحالت طفلیت میباشد لاجرم سر کرده آنها  
 یعنی سلطان عقلی تر باشد و بطور پدر نگرانی بر آنها وارد  
 پس در پیچ قوم وجود سیاست پدری لازم می آید - و چون از  
 میانی صحبت و مخالطت با همی و مجالست با توأم همسایه قوای  
 روحانی این قوم بتدریج ترقی می یابند طبقه اولی یعنی اهل شمول  
 و امراد و امرای مملکت مداخلت آغاز میسازند حتی که اکثر از آنها در مسکن

مخصوص جاگیر شده سیاست آنجا بر خود سپکیند این همه سخت آن یک  
 سر کرده میمانند لکن او را در بهام عظمی احتیاج امداد و صلاح بها  
 می افتد و اینچاسم سیاست ایرانی وجود بگیرد - هنوز عوام  
 محض در ظلمت جهالت مانده در امور ملکی بدخلت نمیکنند و قوم تا  
 عرصه دراز و رایتجالت میماند چنانچه در هند تا ایندم طبقه عوام را  
 موقع حصول فضیلت عقلی بدست نیامده تکمیل علوم بیرون از حیطه  
 برهمنان و رشیان نرفته و امور سیاست در تصرف چهریان  
 مانده لهذا با وجود تکمیل علم سیاست در هند سیاست محدود  
 یا محدودی یا جمهوری وجود نگرفته در چین هر فاضل عام تحصیل علم  
 میکنند لکن قوانین در باره تجدید یا تغییر رواج قدیم چنان صعب  
 تر اند که هنوز در آنجا سیاست پدری قائم است از این منگلت  
 راهستقامت حاصل گردیده لکن از شرقی عاجز مانده - چونکه  
 اکثر در ممالک ایشیا انوار علم در طبقات اولی محدود بوده اند عوام